

سلام و درود

موضوع: تأثیر همنشین بد بر روی انسان.

حق ذات پاک الله الصمد
که بود به مارِ بد از یارِ بد
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴)
-صمد: از اسما خداوند است به معنی بی‌نیاز.

جناب مولانا در این بیت به حق ذات پاک خداوند بی‌نیاز قسم می‌خورند، مار که از دید انسان حیوان خطرناکی است از همنشین بد بهتر است.

مارِ بد جانی ستاند از سلیم
یارِ بد آرد سوی نارِ مقیم
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵)

چراکه مار فقط جان جسمی مارگزیده را می‌ستاند، اما همنشین بد انسان را به سوی آتش جاودان من‌ذهنی می‌کشاند.
سلیم: مارگزیده.

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶)

جناب مولانا می‌فرمایند دل آدمی بدون هیچ قیل و قالی در نهان خو و عادت و سیرت همنشین خود را بدون این که بفهمد می‌دزدد. یعنی طبیعت انسان منفعل است و از خو و خصلت رفیق و همنشین خود به صورت ناخودآگاه تأثیر می‌پذیرد.

آیات قرآن در مورد همنشین بد:

سوره فرقان (۲۵)، آیات ۲۷، ۲۸ و ۲۹:

-[قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۷]
«وَبِئْسَ لِلظَّالِمِ عَلٰی يَدَيْهِ يُدِیْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»
«روزی که ستمکار [من‌ذهنی]، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می‌گزد، [و] می‌گوید: ای کاش همراه این پیامبر [هر انسان به حضور زنده شده] راهی به سوی حق [زنده شدن به عدم] برمی‌گرفتم.»

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۸)
-«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا»
«ای وای، کاش من فلانی را [من‌ذهنی خود و دیگران] به دوستی نمی‌گرفتم.»

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۹)
-«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»
«بی‌تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و بی یار در وادی هلاکت من‌ذهنی] وامی‌گذارد.»

(قرآن کریم، سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۶)
-«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»
«و هر کس خود را از یاد [خدای] رحمان به کوردلی بزند، شیطانی [من‌ذهنی] بر او می‌گماریم که آن شیطان [من‌ذهنی خودش و دیگران] دمسازش باشد.»

من مثل پسر نوح بودم و چون من‌ذهنی داشتم، یک من‌ذهنی را به سمت خودم جذب کردم و با او ازدواج کردم و هر گونه خطای من‌ذهنی را انجام دادم، از دروغ گفتن گرفته تا دزدی و غیبت و قضاوت، ولی چون الان همنشینم جناب مولانا و شما و برنامه گنج حضور و دوستان گنج

حضوری‌ام هستند، تبدیل به سگ اصحاب کهف شده‌ام، یعنی با وجودی که هنوز من ذهنی دارم ولی به لطف خدا من ذهنی‌ام را می‌بینم. ان‌شاءالله روزی برسد که من هم با کمک خدا و کار روی خودم جزو اصحاب کهف (خانواده گنج حضور) شوم، الهی آمین.

تا توانی می‌گریز از یار بد
یار بد بدتر بود از مار بد
- (شاعر ناشناس)

منشین با بدان که صحبت بد
گرچه پاکی تو را پلید کند

آفتاب ارچه روشن ست او را
پاره‌ای ابر ناپدید کند
(سنایی، دیوان اشعار، قصاید و قطعات، شماره ۶۹)

با بدان یار گشت همسر لوط
خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد
(سعدی، گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان، حکایت شماره ۴)

همنشین تو از تو، په باید
تا تو را عقل و دین بیفزاید
- (شاعر ناشناس)

طبق گفته بزرگان و تجربه خود انسان، با هر کسی دوست بشویم شکل و فرم او را می‌گیریم. پس اگر مثل حضرت ابراهیم خلیل با خداوند دوست بشویم، چقدر درونمان زیبا می‌شود.

ابیاتی در مورد وجودِ همنشینی با انسان‌های به حضور رسیده:

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی
زیر سایه یار، خرسیدی شوی

رو بگو یار خدایی را تو زود
چون چنان کردی، خدا یار تو بود
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲ و ۲۳)

همنشینی مقابلان، چون کیمیاست
چون نظرشان کیمیایی خود کجاست؟

چشم احمد بر ابوبکری زده
او ز یک تصدیق، صدیقی شده
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۸۷ و ۲۶۸۸)

کم ز خاکی؟ چونکه خاکی یار یافت
از بهاری صد هزار انوار یافت

آن درختی کو شود با یار جفت
از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳ و ۳۴)

گر تو سنگ صخره و مرمر شوی
چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی

مهر پاکان در میان جان نشان
دل مده الا به مهر دلخوشان

کوی نومیدی مرو امیدهاست
سوی تاریکی مرو خورشیدهاست

دل تو را در کوی اهل دل کشد
تن تو را در حبس آب و گل کشد

هین غذای دل بده از همدلی
رو بجو اقبال را از مقبلی
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۲۲ تا ۷۲۶)

رویم و خانه بگیریم پهلوی دریا
که داد اوست جواهر که خوی اوست سخا

بدان که صحبت، جان را کند هم‌رنگ
ز صحبت فلک آمد ستاره خوش‌سیما

نه تن به صحبت جان، خوبروی و خوش‌فعل است؟
چه می‌شود تن مسکین، چو شد ز جان عذرا

چو دست متصل توست بس هنر دارد
چو شد ز جسم جدا، اوفتاد اندر پا
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۲)

وصل خواهی با کسان بنشین که ایشان واصل‌اند
وصل از آن کس خواه باری کو به معنی واصل است

گرد مستان‌گرد، اگر می‌کم رسد بویی رسد
خود مذاق می‌چه داند آن که مرد عاقل است؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۰۲)

تأثیر همنشینی با قرین‌های من‌ذهنی‌دار:

بو نگره دار و بپرهیز از زکام
تن بپوش از باد و بود سرد عام

تا نینداید مشامت را ز اثر
ای هواشان از زمستان سردتر

چون جمادند و فسرده و تن شگرف
می‌جهد آنفاسشان از تل برف
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم ۸۷ تا ۸۹)

تو را پندی دهم ای طالب دین
یکی پندی دلاویزی خوش‌آیین

مشین غافل به پهلوی حریصان
که جان، گرگین شود از جان گرگین
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۱۱)

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران
به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۳)

-با عشق و احترام
-ناشناس